

مشروطه در ایران

با توجه به مقدمات فوق و در نظر گرفتن اوضاع و احوال ایران در آن دوره حساس، بهتر می‌توانیم رویدادی را که تحت عنوان مشروطیت در کشور ما به وقوع پیوست، بشناسیم، هر چند این آشنایی کوتاه و فشرده و مختصر باشد.

در ایران، بورژوازی بزرگ که می‌بایست در نهایت رهبری انقلاب مشروطه را بر عهده می‌گرفت، هرگز به وجود نیامد. دلایل آن را کم‌وبیش بیان کرده‌ایم، و تکرار می‌کنیم. لازمه پیدایش طبقه بورژوازی، توسعه بازرگانی و مبادله است. بازرگانان در سایه کار و تلاش مداوم و گاه حتی رباخواری، دمبدم بر سرمایه خود می‌افزایند. از سوی دیگر پیشرفت تکنیک و توسعه ابزار تولید، صنایع را از مرحله مانوفاکتور (تولید فردی) به تولید انبوه و کارخانه‌ای می‌رساند. تأسیس کارخانه‌ها که مستلزم سرمایه فراوان و هزینه‌های کلان است، توسط سرمایه‌داران و رباخواران انجام می‌گیرد. و از این لحظه به بعد سیری را که در مبحث انقلاب فرانسه به اختصار بیان کردیم، دنبال می‌کند.

در ایران، از همان آغاز به دلیل وجود حکومت‌های متمرکز، حضور

حکام، والیان، زمین‌داران و نجبا در شهرها، شاه و درباریان و دیگر فتودالها افزون بر استثمار اقشار دهقانی، در بازرگانی و بعدها در صنایع نیز چنگ انداختند. صنعت و تجارت ابریشم که از همان آغاز و به طور سنتی یکسره در انحصار شاهان درآمد. پیش از این نیز گفتیم، حکومت‌های ایران در ادوار گوناگون در همه امور دخالت می‌کردند. از پل‌سازی، سدسازی، شهرسازی گرفته تا ایجاد شبکه‌های آبرسانی و راهها و... مستقیماً زیر نظارت شاهان و دربار قرار داشتند. و جز کارهای شاق و توانفرسا، و صنعت و تجارت و زمین‌داری کوچک که بر عهده اقشار پایینی و میانی جامعه بود؛ اکثریت مردم فاقد اختیارات لازم در امور اقتصادی و سیاسی بودند، تا نبوغ و استعداد‌های خود را در این زمینه‌ها به نمایش بگذارند. دلیل این مدعا را مدت زمان بسیار کوتاه دوقرنی حکومت‌های ایرانی ذکر کردیم، که در آن دوره، در همه زمینه‌ها استعداد‌هایی درخشان پدیدار شدند، و نه تنها در ایران که در سراسر جهان، و حتی تا این زمان اعتبار و شایستگی خود را حفظ کرده‌اند.

از آن سو شاهان، درباریان و روحانیون که در همه دورانها مقام‌های طراز اول جامعه به‌شمار می‌آمدند؛ سودهای جامعه و نیز اموالی را که از طریق غارت سرزمینهای دیگر به دست می‌آوردند، به طرق زیر مصرف می‌کردند:

۱- ساختن کاخها چون تخت جمشید، هفت گنبد، العمراء والخضراء و چهلستون و عالی‌قاپو و گلستان و... و هزینه‌های کلان دربارهای پرتجمل و هزاران کنیز و غلام و ظروف زرین و سیمین و...

۲- اگر قدری منصف‌تر بودند، علاوه بر مصارف فوق بخشی را نیز به

ساختن معابد و مساجد و حمام‌ها و کاروان‌سراها و پل‌ها و حفر قنوات و ایجاد سدها و شبکه‌های آبرسانی و... اختصاص می‌دادند.

۳- معدودی نیز صرفاً شهوتِ مال‌اندوزی داشتند. محمود غزنوی حتی در لحظه‌ی مرگ و موقعِ جان‌کندن دستور داد، تا گنجینه‌ی عظیمش را گرداگردش به تماشا بگذارند و پس از مدتی حسرت خوردن و گریستن امر کرد تا مجدداً به خزانه‌ی بازیشان گردانند. و خدا می‌داند در آن زمان که این افعی پلید، بر روی چنان گنجینه‌ی عظیمی چنبره زده بود، مردم ستم‌دیده‌ی ایران به یک درهم از آن همه ثروت چقدر نیاز داشتند! باری، بدین ترتیب بود که در تمام تاریخ ایران این سرمایه‌ها بیهوده هدر رفتند و هرگز در مجرای تولید و بازدهی نیفتادند. با این حساب، اکنون این سؤال پیش می‌آید که بدون حضور بورژوازی، مشروطیت ایران چگونه به وقوع پیوست؟

از اواخر دوره‌ی مغول پای سرمایه‌های بیگانه به ایران گشوده شد. ابتدا بازرگانان ونیز و ژن و به تدریج از زمان صفویه دولت‌های پرتغال، هلند، بلژیک، فرانسه، انگلیس، روسیه، آلمان، با فرازونشیب‌هایی در این وادی گام نهادند. مقارن مشروطه دو دولت روسیه و انگلیس در صدر جدول سرمایه‌گذاران خارجی در ایران قرار داشتند. و از این رهگذر دسیسه‌ها و توطئه‌ها راه انداخته، مردم را آلت دست خود ساخته و برای سلطه‌ی بیشتر و غارت هرچه انبوه‌تر ثروت‌های این ملت، رقابت می‌کردند.

از دوره‌ی صفویه به دلیل تمرکز و اقتدار نسبی این دولت، اقشار پایینی و میانی صنعتگران و بازرگانان به مرور رشد کردند، به حدی که مقارن مشروطه، کارگاه‌های قالی‌بافی، شمع‌ریزی، قندسازی،

ابریشم‌بافی، کبریت‌سازی، شیشه و سرامیک و... که در شهرهای تبریز، رشت، اصفهان، یزد، شیراز فعالیت داشتند، به شدت با بیگانگان در تضاد بودند. زیرا از آنجا که محصولات و مصنوعات اینان اغلب به روش سنتی تهیه می‌شدند، قدرت رقابت با انواع مشابه وارداتی را نداشتند. و این خود بزرگترین عامل رکود و توسعه نیافتن این صنایع می‌شد. و لذا همین گروه در نهضت مشروطه نقش بورژوازی را ایفا کردند.

توضیح یک نکته نیز در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، سرمایه، اعم از ملی یا بیگانه، به خودی خود، در پدید آمدن و یا تحوّل یافتن نظامهای سیاسی تأثیر جدی دارد. نمونه بارز این تأثیر را در جوامع بدوی آفریقا، استرالیا و امریکای لاتین می‌توان به خوبی مشاهده کرد. دیدیم که پس از ورود استعمار به این سرزمینها که اغلب در مراحل بدوی بودند، همگی یک شبه ره صدساله طی کرده، و بدون گذر از مراحل میانی یکباره به جوامع سرمایه‌داری تبدیل شدند. (منظور سرمایه‌داری کمپرادور یا وابسته است).

بنابراین روشن است که سرمایه‌داری وارداتی، خود با نظام فتودالی قاجار در تضاد و تعارض بود که بعداً عملکرد آن در نهضت مشروطه آشکار گردید. توجه به این نکات نشان می‌دهد که نهضت مشروطه ایران برخلاف مشروطیت در کشور فرانسه، دارای پیچیدگی‌هایی است، که اگر بدانها توجه نشود و به دقت مورد بررسی قرار نگیرند، هرگز به نتیجه‌گیری درستی نخواهیم رسید.

صف‌آرایی نیروها در مشروطیت ایران

برای فهم صف‌آرایی نیروها باید در آغاز، تضادهای موجود در

جامعه ایران آن روز را بشناسیم.

- ۱- تضاد سرمایه‌داری امپریالیستی با نظام فئودالی قاجار.
- ۲- تضاد منافع دو قدرت مهاجم بیگانه روسیه و انگلستان.
- ۳- تضاد صاحبان صنایع^۱ و بازرگانان متوسط با امپریالیست‌های غارتگر روس و انگلیس.
- ۴- تضاد صاحبان صنایع مزبور و بازرگانان با نظام فئودالی و استبدادی قاجار.
- ۵- تضاد خیل عظیم روستاییان با فئودالها و نظام استبدادی.
- ۶- تضاد انبوه پیشه‌وران و کارمندان و شاغلین خدماتی با نظام فئودالی و استبدادی.
- ۷- تضاد کارگران کارگاهها با صاحبان صنایع و به‌طور کلی سرمایه‌داری.
- ۸- تضاد کارکنان بخش‌های تحت نفوذ بیگانگان با ایشان و نیز با نظام فئودالی.

و در صورت بررسی دقیق‌تر و جزئی‌تر می‌توان تضادهای بیشتری نیز یافت، که همگان از نهضت مشروطیت انتظار حل و رفع آنها را داشتند. اما مگر چنین چیزی امکان داشت؟

انگلستان و روسیه هر دو در عین تضاد با یکدیگر، در مقابله با جنبش‌های مردم در کنار هم قرار داشتند. روسیه در عین تضاد با نظام قاجار، حامی آن محسوب می‌شد. و انگلستان در عین داشتن منافع مشترک با قاجاریه، با آن در تضاد بود. کارگران کارگاهها در مبارزه،

۱- منظور از صاحبان صنایع دارندگان کارگاههای کوچک است.

متحد سرمایه‌داران بودند، درحالی که توسط ایشان استثمار می‌شدند. کسانی که به این رمز و رازها وقوف ندارند، هنگام مطالعه‌ی تاریخ مشروطه و مشاهده‌ی تناقضات آن دچار سرگیجه می‌شوند.

یکی از مسایل مهم مشروطیت نقش روحانیت است. روحانیت از قدیم الایام در میان عامه مردم از نفوذی گسترده برخوردار بوده است. اما پس از صفویه این نفوذ صدچندان شد. برای آگاهی از میزان نفوذ روحانیت در میان مردم به دو حادثه تلخ و شیرین اشاره می‌کنیم: حادثه تلخ مربوط به جنگهای ایران و روس است. به ویژه در دوره دوم جنگ‌ها که خزانه خالی بود و قشون توان کافی برای شروع جنگ را نداشت. به دلیل هتک حرمت مسلمانان توسط روس‌ها، ناگهان توسط گروهی از روحانیت فرمان جهاد صادر شد. التماس‌ها و درخواستهای عباس میرزا سودی نبخشید و جنگ یا شکست ایران و قرارداد ننگین ترکمانچای پایان یافت.

و اما حادثه شیرین به قضیه تحریم تنباکو منجر می‌گردد. که مرحوم میرزای شیرازی با یک جمله آن غوغای عظیم را ایجاد و دربار را وادار به عقب‌نشینی کرد.

طبعاً در بین روحانیت نیز افراد ناباب یافت می‌شدند: کسانی که برای سوء استفاده‌هایشان از لباس روحانیت بهره می‌گرفتند. از این گروه که بگذریم، در میان روحانیت عصر مشروطه اختلاف نظر و سلیقه وجود داشت. این اختلاف نظر از آنجا ناشی می‌شد، که هر گروه مسایل را از یک زاویه نگاه می‌کردند. با وجود تناقضات و تضادهایی که برشمردیم، این اختلاف نظرها طبیعی بود و در میان روشنفکران و سایر اقشار جامعه

نیز مشاهده می‌شود، اما در مورد روحانیت، این اشکال را به همراه داشت، که به دو فرد یا دو گروه کوچک ختم نمی‌شد و خیل عظیم مقلدان ایشان و پیروانشان را نیز دربر می‌گرفت. و جالب آن که اکثراً تبعیت از فتاوی‌ مراجع مورد قبولشان را بر منافع مادی و طبقاتی خود ترجیح می‌دادند و این واقعیت نیز یکی از ویژگیهای جوامع شرقی، منجمله ایران است، که از زمان‌های دور به ویژه از مشروطه به این سو همواره موجب حیرت تحلیل‌گران خارجی بوده و از آن به عنوان تناقضات جامعه ایرانی یاد می‌کنند. در صفحات گذشته یادآور شدیم، که تطابق زیربنا و روبنا و تأثیر متقابل آنها در جوامع شرقی، نیازمند بازنگری و یافتن فرمولهای خاص این گونه جوامع است.

حق و باطل

برخی می‌کوشند نهضت عظیم مردم ایران، فداکاری‌ها و قهرمانی‌های صدها شیرمرد و شیرزن ایرانی، و خونهای پاک‌ی را که در راه کسب استقلال و آزادی، بر خاک وطن ریخته شدند، بی‌ارج جلوه داده، همه را یکسره ساخته و پرداخته سیاست استعماری انگلستان قلمداد نمایند. در حالی که اگر منصفانه، بدون غرض و خالی از تعصب به رویدادها بنگریم، خواهیم دید، که نهضت مردم، ریشه‌دار و اصیل، و مبتنی بر عشق و ایمان مردمی بود که قرن‌ها برای آزادی و عدالت جنگیده بودند. از یاد نباید برد که قیام مشروطه از خیلی پیش، و از اواخر دوران سلطنت محمدشاه آغاز شده و در مدت کوتاهی ایران را فراگرفته بود و مطمئناً جز میرزاتقی خان کس دیگری را یارای مقابله با آن نبود. پس از مدت کوتاهی مجدداً اعتراضات مردمی آغاز گردیدند، از جمله علیه مسیونوز بلژیکی، قرارداد تنباکو، بانک شاهنشاهی و... که تا جنبش مشروطه ادامه یافتند. انگلستان که از حرکت مردم در آغاز دوره ناصری خاطره‌ی تلخی داشت، و می‌دانست اگر یکبار دیگر چنان شورش‌ی به پا شود، باید از این کشور خانه‌کشی کند، به تبلیغات علیه

بایبه دامن زد، تا چنان وانمود کند، که قضیه‌ی مزبور مربوط به بایبان بوده است. و این تبلیغات آنقدر ادامه یافت که در تواریخ رسمی، جریان شورش مردمی به «فتنه‌ی باب» معروف گشت. از سوی دیگر با علم کردن بهایی‌گری، توسط عناصر صددرصد وابسته، حمایت بهاییان از حکومت‌های وقت، و وانمود کردن بهائیت به عنوان ادامه حرکت بایبه، این گونه نمایش دادند، که بایبه از گذشته پشیمان شده، اطاعت از حکومت را بر خود واجب می‌دانند.

تسرفند دیگر انگلیس آن بود که به محض شروع نهضت مشروطه‌خواهی و تشکیل دسته‌ها و گروه‌های مبارزاتی و هسته‌های مخفی و علنی، عناصری از وابستگان وفادار خود را در صفوف مبارزان جای داد. انگلستان بنا به دلایل مختلف، از ادامه سلطنت قجر راضی نبود و از هر حرکتی برای نابودی آن استقبال می‌کرد. مشروط بر آن که اولاً بهانه‌ای به دست روسهای حامی قجر نیفتد. ثانیاً سر رشته از دستش خارج نشود. و حکومت دست‌نشانده‌ی خود را جایگزین نماید.

در دوره‌ی نیم‌قرنی سلطنت منفور ناصرالدین بی‌کفایت، مبارزات مردم شکل‌های نوینی یافتند. که برای نخستین بار، توسط مبارزان ایرانی تجربه می‌شدند. شاه نالایق، چند بار به تشویق رجال اصلاح‌طلب، به اروپا برده شد، به این امید که شاید با مشاهده پیشرفتهای آن سامان، به انجام پاره‌ای اصلاحات، در جامعه ایران تن در دهد. اما تنها نتیجه این سفرهای پرهزینه، تغییرات مختصری در ساختار سازمان اداری دولت و دربار بود.

و اما از سوی دیگر، بازگشت تحصیلکردگان فرنگ رفته به کشور،

ظهور مصلحان و متفکران نواندیش و دنیادیده‌ای چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا صالح شیرازی، حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای، حاج سیاح، آخوندزاده، طالبوف و... که هرکدام روش خاصی را برای ترقی و پیشرفت کشور تبلیغ می‌کردند و با برشمردن عوامل عقب‌ماندگی جامعه، مردم را به مبارزه با ریشه‌های مفسد، که نظام استبدادی قاجار، و جمود و قشری‌گرایی حاکم بر فضای فکری جامعه بود فرامی‌خواندند و در این راه متحمل رنجها و مشقات بسیار شده، اتهامات ناروایی چون بابی و بی‌دین و فرنگی و فراماسون و... را به‌جان می‌خریدند. اقدامات این گروه عبارت بود از: انتشار روزنامه در خارج از کشور، ترجمه و تألیف کتب و نوشتن مقالات انتقادی و ارسال مخفیانه آنها به ایران. این اقدامات مخصوصاً در تنویر افکار عمومی و ارتقاء سطح آگاهی مردم تأثیر فراوانی داشت. و به تدریج به تشکیل گروهها و هسته‌های روشنفکری و مبارزاتی تازه‌ای انجامید.

تا این جای کار، جریانات به خودی خود در مسیر اهداف انگلیس پیش می‌رفت، زیرا که فعالیت‌های مزبور در میان صاحبان کارگاهها و بازرگانان و اقشاری از بازاریان رده بالا و بدون حضور اکثریت افراد جامعه، یعنی روستاییان و کارگران و پیشه‌وران شهری (نیروهای اصطلاحاً رادیکال)، جریان داشتند. ترس انگلستان از توده‌ای شدن جنبش بود. و این وضع در صورتی پیش می‌آمد، که پای توده‌ها نیز به مبارزه کشیده شود. مرحله‌ی اول جنبش، که با اجتماع در مساجد و تکایا و در شکل عزاداری و نهایتاً تحصن در حضرت عبدالعظیم (ع) و سفارت انگلیس صورت گرفت سرانجام در ۱۹۰۸ به پیروزی

مشروطه‌خواهان انجامید. رهبری جنبش را روحانیون و گروه‌های میانه‌رو بر عهده داشتند.

انگلستان که از اوج‌گیری مبارزات مردم هراسان شده بود، در ۱۹۰۷ با امپراطوری روسیه قرارداد سازش منعقد کرد. و براساس این قرارداد بود، که چون ناظری بی‌طرف، بمباران مجلس و قتل عام آزادی‌خواهان را به تماشا نشست. محمدعلی میرزا که پس از مرگ مظفرالدین بر تخت نشسته بود، با مشروطه‌خواهان سر سازش نداشت. مجلس را به توپ بست، و باغشاه را به قتلگاه رهبران واقعی مردم مبدل ساخت. میرزا جهانگیرخان سوراسرافیل، ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ و... از جمله شهیدان این مقطع از مبارزه بودند.

با حادث شدن جریان مبارزه، رهبران میانه‌رو به آرامی عقب نشستند، در عوض مردم با تشکیل دستجات مجاهدان، به مبارزه شدت بخشیدند. قیام آذربایجان مردپرور و تبریز قهرمان، روحی تازه در جنبش دمید، و در شهرهای گیلان و اصفهان و برخی نقاط ایران، با تأسی به مردم تبریز، نیروهای مقاومت مردمی تشکیل گردید.

ارتباط مجاهدان تبریز با انقلابیون قفقاز، و حزب سوسیال دموکرات، موجب رادیکالیزه شدن جنبش و طرح شعارهای افراطی‌تر شد. و این همان چیزی بود، که انگلیس و روس هر دو از آن هراس داشتند. و لذا در صدد سرکوب قطعی جنبش برآمدند. اما هرچه فشار استعمارگران برای شکست انقلاب افزون‌تر می‌شد، بر مقاومت مردم افزوده‌تر می‌گشت. بیان جریاناتی که در این مقطع روی داد، به اختصار ممکن نیست و لذا از آن درمی‌گذریم. فقط بدین نکته بسنده می‌کنیم. که وقتی انگلیس

متوجه شد، شکست انقلاب از راه نظامی ممکن نیست، و از سوی دیگر پاره‌ای دگرگونی‌ها را در نظام سیاسی ایران لازم می‌دانست، هم خود را بر آن مصروف داشت، تا انقلاب را از مسیر واقعی‌اش منحرف کند. و این سرآغاز یک سلسله خیانت‌های عظیم نابخشودنی و فراموش نشدنی دولت انگلیس به مردم ایران است. ملاحظه می‌شود که مرحله دوم و نیمی از مرحله اول انقلاب مشروطه، کاملاً اصیل و مردمی و سرشار از ایثارگری‌ها و جانفشانی‌های فرزندان دلیر این مرز و بوم است. در این مرحله است که روحیه قهرمانی و وطن‌دوستی ایرانی در وجود دلیرانی چون ستارخان «سردار ملی» تجسم می‌یابد. نتیجه آن که «بلوا» نامیدن جنبش مشروطیت و نادیدن آن همه دلاوری‌ها و پایمردی‌ها، نشان دهنده‌ی کمال بی‌انصافی است. و بیانگر این واقعیت، که در نظر نویسنده محترم، آنهمه خونهای پاک و عزیز که در راه آزادی و استقلال این مملکت بر زمین ریخته شد، در حد تأسیس دارالفنون هم ارزش نداشته‌اند، که صفحه‌ای از کتاب را به ایشان اختصاص دهند و با عنوان «بلوا» از آن گذشته‌اند. و شگفتا که چنین نگرشی به تاریخ را، علمی نامیده‌اند؟

در مرحله سوم است که یکباره، سپهدار تنکابنی، میرزا کریم‌خان رشتی، سردار اسعد بختیاری و... که تا دیروز از فتودالهای بزرگ و دشمنان قسم‌خورده‌ی مشروطه بودند، برای نجات آن وارد میدان می‌شوند. و این بدان معنی است که ستارخان‌ها و حیدر عمو اوغلی‌ها باید از صحنه خارج شوند. با این همه مشروطیت ایران در واقعیت خود، از نقطه‌های اوج مبارزات مردم ایران است. «در میان حوادث شگرف

تاریخی ملت ما. انقلاب مشروطیت ایران موقع برجسته‌ای دارد. این انقلاب حق دارد به مثابه نقطه تحول واقعی در حیات ملی ایران تلقی گردد. در جریان این انقلاب ملت ما بر استبداد قرون وسطایی خودکامگان فایق آمد. توده‌ها برمی‌خیزند، با دشمنان داخلی و خارجی مبارزه می‌کنند، قربانی می‌دهند و پیش می‌روند. ولی به علت عدم آگاهی به قوانین تاریخ ما به علت نداشتن تشکیلات رهبری‌کننده، به علت فراموش کردن سنن انقلابی، بالاخره به علت کوتاه‌نظری و خیانت گروهی که رشته نهضت را در دست داشتند، از جاده انقلاب منحرف و سردرگم شده نتیجه‌های لازم را نمی‌توانند به دست آورند.^۱

فراموش نکنیم، جامعه ایرانی از معدود جوامعی بوده، که اندیشیدن نیز در آن جرم محسوب می‌شده. خواندن و نوشتن در آن گناه به شمار می‌رفته است. تا چند دهه پیش هنوز وجود داشتند کسانی که مدرسه رفتن و درس خواندن را مقدمه‌ی بایی‌شدن و کافر شدن می‌دانستند. پس عجیب نیست اگر بسیاری از مجاهدان آزادیخواه مشروطه، سواد خواندن و نوشتن نداشتند.

انجام یک بررسی دقیق و جامع از مشروطه تا جنبش ملی شدن نفت، گذشته از آن که به بسیاری از انتقادات و پرسش‌ها از آن گونه که در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» مطرح شده‌اند، پاسخ می‌دهد، ما را در یافتن راه‌حل‌های منطقی برای معضلات امروزی‌مان نیز یاری می‌کند. مشروط بر آن که همه گروه‌ها و جریانات فکری دخیل، با کمال صداقت و انصاف به داوری خود بنشینند. باز هم تکرار می‌کنیم، آنچه امروز در جامعه ما

می‌گذرد، ادامه‌ی طبیعی همه وقایعی است که مخصوصاً از مشروطه بدین سو بر ما گذشته است. و این نوشته‌ها و گفته‌ها اگر نتوانند ما را در یافتن راهی صحیح برای امروزمان یاری کنند، دریغ از وقت و کاغذ و انرژی که صرف آنها می‌شود. یکی از تحلیل‌گران وقایع این دوره می‌نویسد: «متأسفانه از درس‌های انقلاب مشروطه، نه جنبش سال‌های بیست، و بعدها جنبش توده‌ای و نه جنبش ملی کردن نفت، و نه جنبش معاصر مردم ایران، نتیجه‌گیری‌های لازم را نکرده‌اند، و اشتباهات کلاسیک مانند تفرقه ذهنی‌گرایی، رقابت بر سر مقام، تسلیم‌طلبی و سازش‌گری، تاکتیک‌های عجولانه و حادثه‌جویانه و امثال آن... باز و باز تکرار شده و...»^۱ گوینده این مطالب که خود از مارکسیست‌هایی است که بعدها از آن تفکر جدا شد. خود در بخش مهمی از حوادث مزبور شرکت فعال داشته و از نزدیک شاهد ماجراها بوده است.

۱- ایران در دو سده واپسین، مرحوم دکتر طبری، ص ۱۶۲.

«فرهنگ ایران، دست به کاری بدیع زد... و آن بر
تسخت نشانیدن یک شاه و یک نخست‌وزیر
کودتایی بود»^۱

میوه‌های مشروطه

همه می‌دانند، کودتای رضاخان با توطئه انگلستان صورت گرفت، پس باید رابطه‌ای بین فرهنگ ایران و انتلیجنت سرویس انگلیس پیدا کنیم، تا عبارت بالا دارای مفهومی منطقی شود!! داوری‌هایی از این دست، و صدور احکامی کلی از این قبیل، همان ذهنی‌گری و یکسویه‌نگری است. گویی از پیش تصمیم به محکوم کردن ایرانی و فرهنگ ایرانی گرفته شده، که پدیده‌ای اینچنین آشکار را به فرهنگ ایران نسبت داده‌اند. درحالی که فرهنگ ایران زمینه‌ساز کودتای مزبور نبود، و اگر بخواهیم عنصری از عناصر ایرانی را در جریان مزبور ذی‌مدخل بدانیم، باید برخی از نخبگان سیاسی آن روز ایران و کسانی مانند: سردار اسعد، سالار جنگ، سیدضیاءالدین طباطبایی، نصرت‌الدوله فیروز و... گروهی از روشنفکران و شاعران و روزنامه‌نگاران خودفروخته را در این مورد مقصر بشناسیم.

... این دوره از تاریخ ایران نمایشگاهی از همه رویدادها و شیوه‌های مبارزه است که در تمام ادوار تاریخ ایران، پدید آمده بودند، متأسفانه به

۱- جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، آقای رضاقلی، ص ۱۷۸.

دلیل وجود سانسور و خفقان نیم قرن پهلوی، و حساسیتی که آن رژیم منفور نسبت به حوادث این دوره خاص داشت، جز چند جزوه آن هم به طور مخفیانه، درباره تاریخ این دوره بوجود نیامد. تاریخ رسمی و مجاز نیز سراپا دروغ و تحریف و گزافه بود. خوشبختانه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چند اثر تحقیقی که در همین دوره نوشته شده بودند، چاپ و منتشر شدند. پس از آن نیز در مدت بیست‌ساله پس از انقلاب، چند اثر دیگر انتشار یافتند. اما هنوز جای یک دوره تاریخ تحلیلی و علمی از این دوران پرماجرا در میان کتابهای تاریخی ما خالی است.

«از ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ رژیم ایران دکوراسیون مشروطیتی نیم‌بند و متزلزل بود^۱، که نه در عرصه داخلی توان اداره کشور را داشت، و نه در پهنه بین‌المللی از قدرت مانور برخوردار بود. طولانی شدن جنبش و فریبکاری انگلیس، به تدریج طبقات فرودست جامعه، نظیر دهقانان و کارگران و پیشه‌وران را به میدان مبارزه وارد کرده بود. در خراسان، گیلان، آذربایجان، اصفهان، شیراز و بوشهر مبارزات مردمی جریان داشت و حکومت، یعنی ائتلاف ناهمگونی از فئودال‌ها و بورژوازی جانشین^۲ توان جوابگویی به خواسته‌های مشروع و به حق مردم را

۱- ایران در دو سده واپسین، مرحوم دکتر طبری، ص ۱۶۴.

۲- درباره بورژوازی ملی جای اشاره کرده‌ایم. بورژوازی ملی، سرمایه‌داری صنعتی و تجارتي است که در انقلابهای مشروطه، نقش رهبری را برعهده دارد. اما بنا به دلایلی که بیان کردیم، بورژوازی نیرومند مستقل و ملی در ایران بوجود نیامد و لذا انقلاب مشروطه ایران رهبر واقعی خود را نداشت. در نتیجه نقش وی برعهده صاحبان کارگاههای کوچک، و بازرگانی داخلی افتاد، که رقیبان نیرومندی چون سرمایه‌داری استعماری - امپریالیستی داشتند. که همین امر بر پیچیدگی انقلاب مشروطه ما افزود. بورژوازی داخلی به دلیل همین ضعف در برابر بورژوازی خارجی و نیروهای مردمی مجبور به ائتلاف با فئودالیسم گردید. و در این دفتر ما آنرا جانشین بورژوازی ملی می‌خوانیم.

نداشت.

مهمترین رخداد این دوره، جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) بود، که نه تنها نقطه عطفی در قرن بیستم، بلکه از حوادث مهم تاریخ بشر بشمار می‌رود، و با وجود اعلام بی‌طرفی ایران در این جنگ، پی‌آمدهای آن دامنگیر ایران نیز شد.

استعمار که از اوایل قرون جدید، شرق تا غرب عالم را عرصه تاخت‌وتاز قرار داده بود، وارد مرحله نوینی می‌شد. اینک خود کشورهای استعماری چون دزدان دریایی به جان هم افتاده، به خاطر سهم بیشتر از چپاول منابع جهان، با یکدیگر به جنگ برخاسته بودند. این جنگ ویرانگر که سراسر کره‌ی زمین عرصه‌ی آن بود، متجاوز از ده میلیون کشته، و سی میلیون مجروح و معلول برجای نهاد. هزاران نفر از گرسنگی جان باختند و در پایان، تنها برنده جنگ، سرمایه‌داری کشورهای امپریالیستی، و در مقام اول امپریالیسم امریکا بودند. و بدین ترتیب از بطن غول نفرت‌انگیز جنگ جهانی اول، مهیب‌ترین عفریت خون‌آشام و بزرگترین قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی تاریخ بشر، امپریالیسم ددمنش امریکا اعلام موجودیت کرد.

از دیگر نتایج مهم جنگ جهانی اول، انهدام بزرگترین امپراطوری کلاسیک جهان (امپراطوری عثمانی) و تقسیم آن به چندین کشور بزرگ و کوچک، وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشور پهناور روسیه، و مهم‌تر از همه بیداری اکثر ملت‌های ستمدیده، از خواب گران هزارساله، و آغاز مبارزه برای استیفای حقوق از دست رفته‌شان بود.

وقوع انقلاب در کشور روسیه، اگر برای کشورهای سرمایه‌داری

از جمله انگلیس، زنگ خطر را به صدا درآورد، این فایده را نیز برای او داشت، که به گمان خود در عرصه سیاست استعماری ایران بی‌رقیب ماند. ولذا با عجله در ۱۹۱۹ قرارداد تنگین معروف را با وثوق‌الدوله، نخبهٔ وطن فروش منعقد کرد.

در حاشیهٔ این رویدادها، یک نوع تفکر انحرافی در میان برخی نخبگان ایرانی پدیدار شد، مبنی بر این که آلمان به دلیل دشمنی‌اش با انگلیس و امریکا و دوری‌اش از خاک ایران و نداشتن چشم طمع به ایران!! می‌تواند ایران را از چنگال روس و انگلیس برهاند. کار بدانجا رسید که شایع شد، ویلهلم قیصر آلمان مسلمان شده، به مکه رفته و به حاجی محمد ویلهلم تغییر نام داده است. بیست سال پس از این داستان، براساس شایعات مشابه، هیتلر گرمانی (ژرمانی) حیدر کرمانی از آب درآمد!! و متأسفانه برخی از نخبگان در این افسانه پردازی‌ها دست داشتند. بی‌تردید عشقی و عارف از صادق‌ترین روشنفکران آن دوره بودند. اما در مسائل اجتماعی و سیاسی، صداقت بدون آگاهی گاه زیانبار است. شاعران و هنرمندان از آنجا که نبض عواطف مردم را در دست دارند، ناگزیر از آگاهی‌اند. در غیر این صورت خدا به فریاد ملتی برسد، که هنرمندان، شاعران و روشنفکرانش، به جای پای‌بندی به عقل و منطق و تحلیل، اسیر احساسات خویش باشند.

باری، نه فرهنگ ایران، نه مردم ایران، بلکه انگلستان با یاری سران فتودال، بورژوازی جانشین و نخبگان خود فروخته، «رضا شصت تیری» را بر تخت سلطنت ایران نشاند. درحالی که مبارزات مردم همچنان رو به گسترش داشت. و نخبگان مردم، نخبگان حلال‌زاده‌ای چون کسنل

محمدتقی خان پسیان، میرزا کوچک خان، حیدرخان عمو اوغلی، شیخ محمد خیابانی، رییس‌علی خان دلواری، خالوحسین خان دشتی و... صدها انسان آزاده جان بر کف در جای‌جای این سرزمین پرچم مردانگی برافراشته بودند. و یکی پس از دیگری در مسلخ عشق به میهن قربانی می‌شدند.

افسوس ضعف رهبری، نبودن احزاب و تشکیلات سیاسی نیرومند و همان عواملی که برشمردیم، که بخش اعظم آن ناشی از توطئه و دسیسه‌های تفرقه‌افکنانه استعمار و مزدوران پلیدش بودند، یک بار دیگر، جنبش مردم ایران را با شکست مواجه ساخت.

شکستی دیگر

ملک‌الشعراء بهار، که از روشنفکران، سیاستمداران، ادیبان و شاعران و خلاصه از نخبگان به نام ایران است، می‌نویسد: «ولی گویا راست است که ایران نفرین کرده است! این سخن خرافی و بی‌بنیاد، وقتی که با سیر تاریخ مقابله می‌شود، جای‌به‌جای به خاطر شخص متفکر، خطور می‌نماید.^۱» آنجا که عقاب پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد؟

کشوری سراپا در آتش می‌سوزد، در هر گوشه علمی برای مبارزه برپاست، اما با انواع نیرنگها از ایجاد وحدت بین جنبش‌های مناطق مختلف جلوگیری می‌شود. حتی در منطقه گیلان بین سران جنبش تفرقه‌افکنی می‌کنند. کار به جایی می‌رسد که باز همین ملک‌الشعراء می‌گوید:

۱- تاریخ احزاب سیاسی، ملک‌الشعراء بهار.

«ز خط افق کاش گردی برخیزد وزان گرد صاحب کلاهی برآید»^۱
 از مشروطیت بدین سو هرگاه ملت ما عزم خود را برای کسب آزادی
 و استقلال جزم کرده است، استعمار و دشمنان این ملت کوشیده‌اند با
 ایجاد هرج و مرج، تفرقه، ناامنی، گرانی و قحطی مصنوعی و... مردم ما را
 مأیوس و سرخورده نمایند. تا جایی که همه آرزومند از راه رسیدن یک
 دیکتاتور، یک قداره بند و یک رضاخان یا نادر و اسکندر شده‌اند. آنگاه
 استعمار دست خود را رو کرده و قداره‌بندش را بر مسند قدرت نشانده
 است. در آن زمان نیز کار را به جایی رسانده بودند، که انسان آگاه و
 فهمیده‌ای چون ملک‌الشعراء بهار نیز آرزومند از راه رسیدن دیکتاتور
 شده بود.

تعدد آراء و سلیقه‌ها، خود محوری‌ها، ترجیح منافع شخصی بر
 مصالح عموم، که همه از بیماری‌های رایج در میان نخبگان جامعه بودند،
 زمینه را برای دخالت انگلیس، امریکا، آلمان، عثمانی و شوروی فراهم
 ساختند. سران گروه جانشین، تا اسم سوسیالیسم به گوششان خورد،
 سریعاً به آغوش فنودال‌ها پناه بردند. در عین حال خطاهای
 سوسیالیست‌ها هم کمتر از بقیه نبود. در چنین شرایطی مردم ما یک راه
 بیشتر نداشتند؛ تشکیل جبهه واحد مردمی! و می‌بایست مواظب
 می‌بودند تا عناصر مشکوک و سرسپرده، در این جبهه رخنه نکنند. اما
 افسوس که نخبگان ما فکر می‌کردند، برای مبارزه با انگلیس، کمک یک
 کشور دیگر حتماً الزامی است. این اشتباه در دوران مصدق هم تکرار شد
 و این آتشها همه از گور نخبگان ناآگاه یا خائن برمی‌خاست.

انگلیس تا توانست اختلاف ایجاد کرد، و به اختلافات دامن زد و زمانی که همه به جان هم افتاده بودند، کارتس را از آستین به درآورد: شاه خشت! رضا شصت تیری! سیدضیاءالدین طباطبایی خائن اعلامیه‌ای صادر کرد و چنان از منافع کارگران و زحمتکشان و دهقانان سخن گفت، که اگر امضاء سید زیرش نبود، آدم فکر می‌کرد از کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی صادر شده است!!

انتخاب رضاخان توسط انگلیس از آن رو بود، که خصلت‌های رویاه و گرگ را با هم در یکجا گرد آورده، اسمش را رضاخان میرپنج گذارده بودند. حيله گری و نیرنگ‌بازی و سفاکی و خونریزی! مثلاً همان روزهای اول مقارن ایام عاشورا، رضاخان همراه قزاق‌هایش پابرهنه، درحالی که گل به خود مالیده بودند، در دسته عزاداران شرکت کردند. رضاخان با کمک سیدضیاءالدین هرگروه را به نوعی فریب داد و با خود همراه نمود. ملت ما همواره گول ظاهرسازی افراد ریاکار و حقه‌باز را خورده است.

فکلی و فرنگی و بازاری و باسواد و بیسواد و روحانی و لامذهب، به استثنای معدودی اندک فریب خوردند. او در ۱۹۲۵ اولین کابینه خود را به ریاست فروغی تشکیل داد. ماجراهای این دوره از کودتا تا خلع احمدشاه بسیار عبرت آموزند. نیرنگ‌بازی رضاخان حتی دولت شوروی را هم فریب داد. آنها که تحلیل درستی از شرایط ایران نداشتند. رضاخان را نماینده بورژوازی ملی می‌پنداشتند. نسل بعد از ایشان هم به اصطلاح انقلاب سفید آریامهر را به عنوان اقدامی اصیل و انقلابی ستودند.

رضاخان که با حمایت انگلستان به قدرت رسیده بود، متعهد گردید تا به سرعت اقدامات زیر را انجام دهد.

۱- سرکوب کلیه جنبش‌های آزادیخواه ایران.

۲- از میان برداشتن فتوئال‌های محلی، که برای اقدامات انگلیس در بهره‌برداری از منابع ایران مانع عمده‌ای به شمار می‌رفتند.

۳- انجام اقدامات لازم در قالب اصلاحات، برای تبدیل ایران به بازار کالاهای بیگانه.

۴- واگذاری کلیه منابع ثروت و درآمد ایران به امپریالیسم انگلیس و شرکاء.

آنچه عده‌ای از ایرانیان ساده‌اندیش را درباره رضاخان دچار توهم نموده است، اقدامات به ظاهر اصلاحگرانه اوست. این عده که به شدت تحت تأثیر تبلیغات و گزافه‌های مزدوران و مواجب‌بگیران قرار دارند، به دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی، راه آهن سراسری و احداث چند ساختمان مجلل، به عنوان وزارتخانه و... را شق‌القمر به حساب می‌آورند و نمی‌دانند که در همان بیست سال چه تحولات عظیمی در جهان صورت گرفت، و حضور رضاخان قرن‌ها این کشور را از کاروان تمدن و فرهنگ بشری عقب انداخت.

از آنجا که، مجال پرداختن به تک‌تک خیانت‌های رضاخان نیست. فقط به یک مورد اشاره می‌کنیم. قبل از پهلوی کشور ما تقریباً خودکفا بود و دستکم برای خوراک خود نیازمند بیگانه نبودیم. و اگر طبق همان روال پیش می‌رفتیم و به تناسب افزایش جمعیت، تولید کشاورزی را افزایش می‌دادیم امروز در تأمین خوراک مردم، کشوری بی‌نیاز

به شمار می‌آمدیم. و همانند کشورهای عربی منطقه، امروز برای تأمین گندم، که قوت اصلی ماست، به فروش نفت نیازمند نبودیم. پهلوی‌ها کاری کردند، که نه تنها در زمینه تأمین خوراک جامعه، بلکه در ابعاد گوناگون و بخش اعظم اقتصادمان به فروش نفت متکی باشیم.

این که دیگر چقدر از نفتی که متعلق به نسل‌های آینده بود، بدون آن که بازدهی برای آینده داشته باشد استخراج گردید، بماند!... هشتاد سال استخراج بی‌وقفه و بی‌حساب، خیانتی است به دهها نسل آینده! و اگر تمام اقدامات دیگر دو پهلوی را خدمت محض فرض کنیم، جای این یک خیانت را توانند گرفت؟

و سهم مردم

در دوران کودکیم، و تا آن روز، هیچگاه بیش از ده شاهی در جیب نداشته بودم، که هفته‌ای یک یا دوبار و با کلی التماس و زاری و وساطت مادر مرحومم، از پدرم دریافت می‌کردم. بجز ایام عید که حسابش جدا بود و در حسابی بی‌بازگشت نزد پدر یا مادر پس انداز می‌شد. بعدها که به خاطر دست خشکی آن دوره پدرم، گله کردم، پاسخم داد که پول زیاد بچه را فاسد می‌کند!!

باری، مادر بزرگ مرحومم زنی دست و دل‌باز بود و هر بار که می‌دیدیمش، ده شاهی آماده‌ای توی دستش داشت و در حقیقت این مادر بزرگ بود که از فساد ما جلوگیری کرد! هر وقت خانه مادر بزرگ مهمان بودیم، یا او مهمان ما بود، جیره‌ی ما به دو - سه تا ده شاهی در روز می‌رسید. اما آن روز برخلاف انتظار که من مادر بزرگ را در خیابان دیدم یک ۲ ریالی به من داد. هیچگاه یاد آن روز از خاطرم محو نشده است. بهت، گیجی، درماندگی... نمی‌توانم احساسات آن لحظه‌ام را بیان کنم. ۲ ریالی را در دست می‌فشردم و گاه با احتیاط مشت‌م را باز می‌کردم. انتظار داشتم به ده شاهی تبدیل شود. رنگش! بزرگیش! او چقدر سنگین

بود! نمی‌دانستم با آن ثروت بادآورده چکنم؟ شاید یک ساعتی با خود درگیر بودم. با آن که در اشتیاق سینما می‌سوختم - تا سالها بعد هم نیز سینما را ندیدم - جرأت رفتن به سینما را نداشتم، سینما از نظر پدرم ممنوع بود! باری، ناگهان بساط گزفروش دوره‌گردی کنار پیاده‌رو نظرم را به خود جلب کرد. تا به خود بیایم، ۲ ریالی در دخل گزفروش بود و تعدادی گز در دست‌های من!... شش هفت تایی می‌شدند. نمی‌دانم چند تا از گزها را خوردم. شیرینی‌شان دلم را زد و هنوز بیشترشان باقی بودند. این بار پشیمانی با زدگی از شیرینی. و این که نمی‌دانستم با گزهای باقی‌مانده چکنم؟ دست به دست هم داده بودند. درست یادم نیست، برای پس دادن گزها به گزفروش مراجعه کردم یا نه؟ فقط از هر چه گز بود، بیزار شده بودم. به هر صورت، یک‌باره نمی‌دانم چه شد که همه گزها را در جوی خیابان ریختم!

سالها از آن روز می‌گذرد، و هنوز پرسش‌های بسیاری در ذهن من باقی است: چرا در خرج ۲ ریالی شتاب کردم؟ آیا می‌خواستم هرچه زودتر از بار داشتن آن همه پول خود را برهانم؟ چرا همه را صرف خرید گز کردم؟ آیا می‌خواستم طعم خریدهای کلان را بچشم؟ گذشته از این همه چرا باقی گزها را برای برادر و خواهرانم نبردم که از کار من حتماً خوشحال می‌شدند؟ یا دستکم چرا به فقیر یا مستمندی ندادمشان؟ و این سؤال که پتک آسا بر ذهنم کوبیده می‌شود، چرا، چرا، چرا، چرا، در جوی خیابان؟

ملت ما قرن‌ها برای آزادی جنگیده است و تنها در مقاطعی کوتاه از آزادی نسبی برخوردار شده است. اما هربار به دلیل چیرگی استبداد آن

را از دست داده است. و دوباره روز از نو روزی از نو...! در قرن اخیر و از مشروطیت بدین سو در چند مقطع معدود و محدود، مردم ما به کسب آزادی‌های نسبی نایل شده‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند آنگونه که باید از آن بهره بگیرند. و شگفتا که داستان آزادی، همواره مرا به یاد قضیه ۲ ریالی می‌اندازد! آیا عملکرد ما با آزادی شبیه داستان من و ۲ ریالی است؟

مردم ما در مشروطیت، دنبال دو چیز بودند، آزادی و رفاه! تا چه حد در تحصیل آن توفیق یافتند؟ و دلایل عدم توفیقشان چه بود؟ ما نخبگان ضد مردمی را در بسیاری از جریانات، مقصر دانستیم اما مطلق نکردیم. استعمار، امپریالیسم، توطئه‌های داخلی و خارجی و دهها عامل، در شکست مشروطه نقش داشتند. اما این همه به معنی تبرئه مردم نیست. اگر ما با متهم کردن مطلق مردم و فرهنگ مردم، مخالف و به شدت معترضیم، اگر فداکاری‌های مردم و نخبگان مردمی را در طول قرن‌ها ستوده و می‌ستاییم، به معنی آن نیست که نقش آنها را در شکست‌ها و عدم توفیق‌ها نادیده می‌گیریم. مردم حساسی جداگانه دارند، که باید به تفصیل به آن پرداخت و نیازمند تألیفی جداگانه است.

آنچه در اینجا لازم به تذکر است، این که ایرانیان عموماً و حداقل در ظاهر، به سرنوشت خود علاقه‌ای نشان نمی‌داده‌اند. و همواره تصورشان چنین بوده است، که شرکت یا عدم شرکتشان در امور اجتماعی، تغییری در نتیجه حوادث ایجاد نخواهد کرد. تا قبل از مشروطه، ظاهر امور چنان می‌نمود که قرن‌ها مبارزه مردم حاصلی به بار نیاورده است. در حالی که چنین نیست و ملت ایران از پیکارهای خود در راه آزادی و حق و عدالت، دستاوردهای ارزشمندی داشته است. و ما کم و بیش در این دفتر

بدان دستاوردها اشاره کرده‌ایم. پس از مشروطه و دخالت بیگانگان در مسایل جنبش و بطور عمده توطئه‌های روس و انگلیس، مردم دچار نوعی یأس و سرخوردگی شدند. و گهگاه به عنوان درد دل، از یهودگی جانبازی‌ها و فداکاری‌های قهرمانان و شهیدانشان سخن می‌گفتند. کار به جایی رسید که هر رویداد و حادثه‌ای را به دخالت روس یا انگلیس نسبت می‌دادند. و این توهم عمومی پدید آمد، که گویا سرنخ کلیه حوادث و اتفاقات در دستهای بیگانگان است. چه بسا که تکیه کلام معروف «کار، کار انگلیسی‌هاست!» از همان زمان بر زبانها افتاده باشد. روشنفکران از این توهمات بی بهره نبودند و در اشعار و نوشته‌های شاعران و روشنفکران این دوره آثارش را می‌توان دید. نمونه‌اش را در سخنان ملک‌الشعراء بهار، که از آگاهان زمان خود بود دیدیم.

استعمار نیز بدین توهمات دامن می‌زد، زیرا به تأثیرات روانی - اجتماعی چنین توهمات و واقف بود. بیان این معنی از سوی یک ملت به منزله‌ی قبول آن بود، و قبول آن نشانه‌ی تسلیم، نفی اراده ملی، عدم اتکاء به نفس، کنارگیری از مبارزه و واگذاری عرصه به حریف، و برای یک ملت چه آفتی از این خانمان سوزتر؟ اما خوشبختانه این حالت همواره یک عارضه‌ی گذرا و موقتی بوده، ملت ما هر بار مصمم‌تر از پیش به میدان مبارزه گام نهاده است!

ملت‌های پیشرفته جهان، زمانی در جاده‌ی ترقی و تعالی گام نهادند، که خود را باور کردند و به تأثیر اراده‌ی آگاهانه‌ی تک‌تک افراد جامعه در سرنوشت ملت ایمان آوردند. ملت‌های مترقی ملت‌هایی بوده و هستند که توانایی‌های خود را شناختند و آن توانایی‌ها را بکار گرفتند.

درحالی که در آن مقاطع مردم ما اعم از عامی و روشنفکر، دچار یأس شده بودند و ایمان خود را به مبارزه و تلاش از دست داده بودند. به تدریج روحیه‌ی عوام‌زدگی در برخی اقشار روشنفکری ما تثوریزه شد، به نحوی که می‌پنداشتند سیاست و خط مشی کلی جهان، توسط عده‌ای معدود و چندسازمان جاسوسی جهانی تعیین می‌شوند. تا آن‌جا که این عده می‌توانند حکومتها را تغییر دهند، جنگها را برپا کنند. انقلاب‌های مصلحتی ایجاد نمایند و... این نوع تحلیل‌ها که هیچگونه مبنای علمی نداشتند، به تحلیل‌های «جیمزباندی» و «دو صفر هفتی» معروف شدند. و قطعاً خود امپریالیست‌ها هم در شیوع و رواج این شیوه تحلیل نقش داشتند.

البته تردیدی نبوده و نیست که سازمان‌های جاسوسی معروف جهان مانند C.I.A، انتلیجنت سرویس، موساد و... در گوشه و کنار جهان به توطئه‌چینی، خرابکاری و دسیسه‌بازی مشغولند و مسلماً در جریاناتی مثل کودتای ۲۸ مرداد، و قتل‌آلنده و کودتای پینوشه و... دست داشته‌اند. اما این بدن معنی نیست که کودتاهاى علیه مصدق یا آلنده، فقط و فقط، و صددرصد توسط C.I.A شکل گرفته‌اند. زیرا در آن صورت کلیه قانونمندی‌های تاریخ و جامعه، و نقش اساسی انسانها در حوادث تاریخی نادیده انگاشته شده، قوانین علمی نفی می‌گردند. در این مورد کافی است به یاد آوریم، که تمامی قدرتهای جهان و سازمانهای جاسوسی و نیروهای نظامی‌شان نتوانستند، از وقوع انقلاب در روسیه، چین، هند و حتی کشورهای کوچک و ضعیفی چون ویتنام و کره و... جلوگیری کنند. اگر ثابت شود که امریکا با کمک C.I.A یا حتی حمله

نظامی قادر به تغییری اساسی در جهان است، به معنی آن است، که مردم از مورچه و ملخ و زنبور و... ناتوان‌ترند. اما آیا حتی ۱۵ میلیون زنبور هم قدرت کمی است؟

راه دور نرویم! آیا امریکا توانست مانع وقوع انقلاب اسلامی در کشور ما شود؟ و مگر برای شکست انقلاب کم توطئه کرد؟ ماجراهای طبس، نوزه، ترور سران انقلاب، جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و... توطئه‌های کوچکی بودند؟ آیا ملت ما حتی یک گام از مواضع خود عقب نشست؟ و مگر ما همان مردم ناامید دوره‌ی مشروطه و تحلیل‌های جم‌زیاندی نبودیم؟ مسلماً توطئه‌های امریکا در حال حاضر خطرناک‌تر از انگلستان دوره‌ی مشروطه و مصدق است. خود امریکا هم صدها بار نیرومندتر شده است؟ اگر می‌گوییم در مشروطیت، روس و انگلیس با هم ساختند و جنبش را منحرف کردند، تنها همین یکی دو عامل موجب شکست ما نبوده‌اند. دهها عامل دیگر هم مؤثر بودند. و همین‌طور در جریان جنبش ملی نفت، افزون بر دسیسه‌های انگلیس و امریکا، عوامل متعدد دیگر هم تأثیر داشته‌اند.

اما مقدر نبود که همواره سهم ما از پیکارهایمان شکست باشد. بالاخره باید روزی طعم پیروزی را نیز می‌چشیدیم. و این پیروزی در بهمن ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت فرا رسید. و ملت قهرمان ایران با قیام یکپارچه خود، تنگ نام شاهنشاهی را از دامان کشور سرفراز پاک کرد.

مبارزه و باز هم...

اهتمام ما بر آن بوده است، تا حتی الامکان با تکیه به دستاوردهای جامعه‌شناسی نوین و با پرهیز از یکسویه‌نگری، عوام‌زدگی، تعصب، غرض‌ورزی و درعین حال دوری از روشنفکر مآبی و خود فراتر بینی، گزارشی دفاعیه مانند تنظیم نماییم. گزارشی که در برگیرنده‌ی مبارزات مردم ایران از آغاز تکوین ملت ما تا کنون باشد. اما در عمل معلوم شد که چنان اثری هر قدر هم مختصر، در محدوده‌ی مورد نظر ما نمی‌گنجد. ولذا از بسیاری شرح و تفصیل‌ها صرف نظر شد، و از جنبش‌های بسیاری تنها به ذکر نام و تاریخ وقوع آن بسنده گردید. و نهایتاً نتیجه چیزی نشد که ما می‌خواستیم. اما با همه نقایص مزبور، این دفتر شاید بتواند نقش سرنخی را بازی کند و بعدها اگر عمری بود، فصل فصل آن را جداگانه و با تفصیل بیشتری به نگارش درآوریم. و چه خوب بود اگر صاحب نظران و پژوهشگران ارجمند، بدین مهم اقدام می‌نمودند.

ملت ما به سستی، تن‌پروری، ناسزاواری برای برخورداران از نعمت وجود نخبگان اصلاح، و بدتر از همه قدرناشناسی و ناسپاسی متهم شده است. و جالب‌تر آن که این اتهامات، ظاهراً با توجه به معیارها و ضوابط